

متن کامل خاطرات
آیت‌الله حسینعلی منتظری
به همراه پیوست‌ها

اتحاد ناشران ایرانی در اروپا

□ **خاطرات آیت الله منتظری**

□ اتحاد ناشرین ایرانی در اروپا

(نشر باران، نشر خاوران، نشر نیما)

□ چاپ دوم: دیماه ۱۳۷۹، ژانویه ۲۰۰۱



Baran . Box 4048 . 163 04 Spanga . Swenden
Tel : 46 (0)8 464 83 91 . Fax : 46 (0)6 464 83 92
E-mail : baran@mail.bip.net



Khavaran . 49, rue DeFrance . 94300 Vincennes . France
Tel : 33 1 43 98 99 19 / Fax : 33 1 43 98 99 17
E-mail : khavaran@wanadoo.fr



Nima Verlag . Lindenallee 75 . 45127 Essen . Germany
Tel : 49 0201 20868 . Fax : 49 0201 20869
E-mail : nimabook@gmx.de . Web site : www.nimabook.com

ISBN - 3-935249-40-3

توضیح

نسخه اصلی این کتاب را ما از روی شبکه اینترنت پیاده کردیم. هنگام آماده کردن آن برای چاپ به صورت کتاب، متوجه شدیم که متن نامه مسئولین به خمینی در باره آتش بس، در متن اصلی نیامده است. اهمیت ویژه این نامه به عنوان سندی تاریخی، از پاسخ خمینی به آن روشن می شود. از پاسخ خمینی به این نامه (پیوست شماره ۱۳۷) به روشنی می توان دریافت که نامه مسئولین تأثیری قاطع بر روی پذیرش آتش بس از طرف او داشته است.

با توجه به اهمیت این سند، در هنگام صفحه بندی کتاب ما برای آن جا گذاشتیم و فکر کردیم حتی اگر کمی انتشار کتاب به تأخیر بیفتد، این نامه ارزش آن را دارد که برای بیدار کردنش تلاش کنیم. در طول دو هفته تلاش، ما برای پیدا کردن متن این نامه با شخصیت ها و نهادهای مختلف، از جمله خانواده آیت الله منتظری، تماس گرفتیم. متأسفانه، تا لحظه ای که کتاب زیر چاپ می رفت، نتوانستیم به این نامه دسترسی پیدا کنیم. امیدواریم در چاپ آینده کتاب بتوانیم متن اصلی این نامه را هم در اختیار خوانندگان علاقمند قرار دهیم.

اتحاد ناشران ایرانی در اروپا

پیشگفتار

آگاهی از زندگی شخصیت‌های سخت‌کوش و تاریخ‌ساز و بهره‌گیری از اندوخته‌ها و تجربیات علمی عملی آنان، و نیز گزارش وقایع تاریخی آن‌گونه که به وقوع پیوسته است برای نسل‌های آینده از زبان و بیان گردانندگان و پدیدآورندگان آن، چیزی نیست که اهمیت آن بر هیچ‌خردمندی پوشیده باشد، بویژه اگر ما در شرایط و زمانه‌ای قرار گرفته باشیم که برخی تلاش‌ها بر واژگونه جلوه‌دادن، به فراموشی سپردن و سرپوش نهادن بر حقایق مسلم تاریخی متمرکز شده باشد.

بدون تردید نقش برجسته و جایگاه ممتاز فقیه مجاهد و مظلوم حضرت آیت‌الله العظمی منتظری در شکل‌گیری و پیدایش و تداوم انقلاب اسلامی ایران، و نیز مجاهدت‌های علمی فرهنگی و تلاش‌های گسترده معظم‌له در ارائه دیدگاه‌های جدید و خلق آثار ارزشمند در تاریخ فقه‌شعبه و تربیت چند هزار طلبه فاضل و خدمتگزار و دهها مجتهد مسلم در حوزه‌های علمیه، شخصیت این بزرگمرد را درخشش ویژه‌ای بخشیده است که آشنایی با زندگینامه و آگاهی از خاطرات معظم‌له مورد توجه و استفاده عموم مردم به ویژه پژوهشگران تاریخ انقلاب اسلامی می‌باشد، و بی‌تردید پژوهندگان تاریخ فقه و فرهنگ حوزه‌های علمیه نیز از آن بی‌نیاز نخواهند بود. اینک آنچه در دست دارید حاصل دهها جلسه گفتگوی صریح و صمیمانه با ایشان است که تا اوایل سال ۱۳۷۶ ه.ش انجام گرفته و پس از پیاده‌شدن از نوار و ویرایش و تنظیم و بازبینی مجدد معظم‌له ارائه می‌گردد. قابل ذکر است از آنجا که در دوران حصر غیرقانونی ملاقات‌حضوری با ایشان با ممانعت نیروهای امنیتی روبرو می‌گردید، معظم‌له شخصا مطالب پیاده‌شده از نوار را مورد بازبینی قرار داده و ضمن انجام اصلاحات لازم، بخشی از خاطرات خویش را که قبلا به آن اشاره نشده بود به همراه حوادث آبان‌ماه سال ۱۳۷۶ و برخی از مسائلی که در زمان حصر ایشان اتفاق افتاده بر مطالب کتاب افزوده‌اند.

در این گفتگو زندگی و خاطرات استاد بزرگوار از ابعاد مختلف و از زوایای گوناگون مورد پرسش واقع شده است، و معظم‌له با کمال فروتنی که از خصوصیات اخلاقی ایشان است به پرسش‌های ما پاسخ گفته‌اند.

استاد بزرگوار در این گفتگو به عنوان:

”نوجوانی که دوران استبداد رضاخان را درک کرده و خاطرات فراموش‌ناشدنی و تلخی را از آن دوران سیاه در خاطر دارد”.

”طلبه خوش استعدادی که در حوزه‌های علمیه اصفهان و قم درس خوانده و با اساتید و بزرگان این دو حوزه و روش تدریس آنها آشنایی کامل یافته است”.

”شاگرد مبرز آیت‌الله العظمی بروجردی” که تقریر درس‌های ایشان را نوشته و مورد عنایت معظم‌له بوده است.

”دوست و هم مباحثه شهید بزرگوار آیت‌الله مطهری” که سالیان درازی با ایشان هم‌حجره بوده و بیش از همه با ایشان مراوده و آشنایی داشته‌است.

”مبارز و مجاهدی خمستگی ناپذیر” که در کنار استاد بزرگوارش آیت‌الله العظمی امام خمینی (قدس سره) به مبارزه با رژیم استبدادی شاهنشاهی پرداخته و اطلاعات گسترده‌ای را از نیروهای مبارز و چگونگی شکل‌گیری هسته‌های اولیه انقلاب اسلامی در خاطر دارد”. نماینده تمام‌الاختیار آیت‌الله العظمی امام خمینی (قدس سره) پس از تبعید معظم‌له به نجف اشرف” که نقش محوری مبارزه را در ایران به‌عهده گرفته و در کنار دیگر نیروهای انقلاب در زمان غربت انقلاب پرچم مبارزه را برافراشته نگاه داشته‌است.

”زندانی و تبعیدی سالهای ستم” که خاطرات تلخ و شیرین منحصر به فردی از تبعیدها و زندانهای مکرر خود دارد.

”هم‌رزم و هم‌سنگر مفسر قرآن کریم، مجاهد نستوه، مرحوم آیت‌الله طالقانی” که یکی از شعارهای اصلی مردم بپا خاسته ایران در اوج انقلاب، آزادی این دو بزرگوار از زندان بوده است”. پدر بزرگوار قهرمان مبارزات بین‌الملل اسلامی شهید حجه الاسلام محمد منتظری” که خاطرات ویژه‌ای از آن شهید بزرگوار و دیگر شهیدان راه آزادی همچون شهید بزرگوار آیت‌الله سعیدی دارد.

”عضو برجسته شورای انقلاب” که در روزهای نخست پیروزی از سوی رهبر انقلاب حضرت امام خمینی (قدس سره) برای جهت‌دهی و پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی برگزیده شده است”. رئیس مجلس خبرگان قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران” که از سوی مردم تهران و سپس از طرف فرهیختگان و برگزیدگان ملت برای این مسئولیت خطیر انتخاب شده است”. پایه‌گذار اقامه نماز جمعه در انقلاب” که پیش از انقلاب و پس از آن بیش از هر کس بر اقامه این فریضه عبادی سیاسی تاکید ورزیده‌است.

”قائم‌مقام رهبری” که به عنوان دوم شخص انقلاب از سوی قاطبه ملت ایران و سپس از سوی مجلس خبرگان برای این منصب شناخته شد و چندین سال در این سنگر مورد مراجعه مردم بوده است.

”مظلوم‌ترین شخصیت سیاسی” که در مقطعی از زمان برای برکناری وی از صحنه سیاست، بیشترین اتهامات را متوجه وی کردند، و برای عموم مردم، این دوران از زندگی ایشان در هاله‌ای از ابهام فرو رفته است.

”استاد شناخته شده فقه و اصول، فلسفه، کلام، نهج‌البلاغه و حدیث” که شاگردان بسیار و بزرگانی را در طول عمر پر برکت خود تربیت کرده‌است.

”تنها مدرسی که یک دوره کامل راجع به مساله ولایت فقیه و فقه دولت اسلامی تدریس کرده” که در سه‌های ایشان به صورت چهار جلد کتاب نفیس به طبع رسیده است و به عنوان کتاب مرجع مورد استفاده اهل تحقیق می‌باشد.

”مرجع محترمی که مورد عنایت قاطبه مردم است” و فتاوی‌ راهگشا و رساله عملیه و مناسک حج و حاشیه عروه و رساله استفتائات معظم‌له مورد استفاده مقلدین حضرتش می‌باشد. و در نهایت ”پیرمردی تلخی روزگار چشیده و فراز و نشیب‌های فراوان دیده با کوله‌باری از تجربه” که اکنون ۷۸ سال از عمر سراسر تلاش و کوشش خود را پشت سر گذاشته و در این گفتگو به راهنمایی و اندرز فرزندان فکری و معنوی خویش پرداخته است و....

اکنون این شخصیت بزرگوار با ما و با آیندگان به گفتگو نشسته است، و در این میان ما فقط گزارشگری هستیم که در حد امکانات و اطلاعات خود کوشیدیم با طرح پرسشهایی خاطرات

گذشته را در ذهن استاد زنده کنیم، و در ارتباط با نکات مفید و نقاط مبهم مورد نیاز تاریخ و جامعه‌پاسخهای معظم‌له را به رشته تحریر کشیم و آن را برای آیندگان به یادگار گذاریم. در تهیه این مجموعه دو مشکل اساسی همواره رخ می‌نمود: نخست اینکه استاد در ارتباط با کارهایی که مربوط به تعریف از خودشان می‌شد به سختی سخن می‌گفتند و به حداقل گفتار اکتفا می‌کردند، و نیز هر جا سخن به تنقیص، سستی‌ها و کارشکنی‌های برخی افراد می‌رسید لبخرو می‌بستند و با اصرار گاهی تنها به اشاره‌ای اکتفا می‌فرمودند، دیگر اینکه ما تنها در محدوده خواننده‌ها و شنیده‌های خویش از استاد پرسش می‌کردیم، و از تحلیل وقایع و مسائل پشت‌پرده حوادث و از آنچه در زوایای ذهن و زندگی استاد گذشته بود آگاهی‌های چندانی نداشتیم، از این رو آنچه در این مجموعه گرد آمده است، فقط بخشی از خاطراتی است که ارائه آن در این شرایط برای ما میسر بوده است، و «المیسور لایترک بالمعسور». امید است در فرصتهای مناسب آگاهی‌های گسترده‌تری از خاطرات و دیدگاههای این فقیه‌عالیقدر در اختیار پژوهشگران قرار گیرد.

توجه به چند نکته:

۱ پیوسته‌هایی که در ارتباط با هر فصل ارائه گردیده مدارک و اسنادی است که از سوی استاد بزرگوار تصویر آن در اختیار ما قرار گرفته و اصل آن نزد معظم‌له موجود می‌باشد.

۲ بسیاری از اسناد و مدارک در ارتباط با زندگینامه و دیدگاههای معظم‌له در کتابهای «صحیفه‌نور»، «بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی»، «فقیه‌عالیقدر»، «واقعیتها و قضاوتها» و نیز «اسناد انقلاب اسلامی»، «روزنامه‌های کثیرالانتشار» به ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی و دوران قائم‌مقامی معظم‌له، «مقالات»، «تکنگاریها» و «کتابهای درسی مدارس» و... آمده است که برای پرهیز از اطاله کلام از درج آنها در این مجموعه خودداری نموده‌ایم، و در حقیقت این مجموعه را می‌توان مکمل و ادامه آنها محسوب نمود.

۳ بی‌تردید اگر پرونده ساواک معظم‌له در اختیار ما می‌بود نکات جدید و مهم دیگری بر این مجموعه افزوده می‌شد که در شناخت زوایای ناشناخته تاریخ انقلاب و شخصیت معظم‌له و نقش منحصر به فرد ایشان در مبارزات ملت مسلمان ایران، و نیز درک میزان حساسیت ساواک‌شاه نسبت به ایشان افق جدیدی را روشن می‌نمود، بدین امید که در آینده مجموعه آن اسناد در اختیار پژوهندگان تاریخ انقلاب اسلامی قرار گیرد.

۴ مطلبی که لازم به ذکر است اینکه معظم‌له در پاسخ پرسشها و هم‌چنین در مورد بخش پیوسته‌ها اصرار داشتند که همه مطالب ثبت شود هر چند بسا خود ایشان را زیر سؤال ببرد و یا مخالف نظر فعلی ایشان باشد. ایشان می‌فرمودند: «واقعیتها باید حفظ شود و هیچ‌یک از ما هم معصوم نیستیم، و قبل از اینکه دیگران از ما انتقاد کنند خود ما باید از خود انتقاد کنیم و در رفع اشکالات بکوشیم، و کرارا فرموده استاد بزرگمرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی را بیان می‌فرمودند که: «انا کل یوم رجل».

۵ در این مجموعه به هیچ وجه ما در صدد قهرمان‌سازی و مطلق کردن افراد نمی‌باشیم، طبق اعتقاد ما شیعه امامیه به غیر از چهارده معصوم‌پاک که خداوند آنها را از گناه و اشتباه مصون نگاه داشته است، همه انسانها در معرض خطا و اشتباه می‌باشند، اما همواره بهترین انسانها کسانی هستند که در نیکی‌ها از دیگران پیشی گرفته و از خطاهای کمتری برخوردارند، و همین اندازه برای احترام‌نهادن و

سرمشق گرفتن از این فرزندگان کافی است.

”و من ذا الذي ترضى سجایاه كلها؟ كفى المرأ نبلا ان تعد معایبه“

در پایان امیدواریم این تلاش مورد قبول مردم آگاه و صاحبان اصلی انقلاب، زجرکشیدگان، شهید دادگان و شیفتگان انقلاب اسلامی در هر گوشه از جهان قرار گیرد، و به دست ناهلان و نامحرمانی که از دور هم دستی بر آتش نداشته‌اند در فراموشخانه‌های تاریخ و انبارهای متروکیه فراموشی سپرده نگردد.

”والسلام علیکم و علی جمیع عبادالله الصالحین“
بهار ۱۳۷۹، حوزه علمیه قم چند تن از شاگردان معظمه

مقدمه فقیه عالیقدر

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله الطاهرين، ولعنه الله على اعدائهم اجمعين

از آنجا که تاریخ هر انقلاب همچون خود انقلاب معمولا در معرض تحریف و تعرض قرار می‌گیرد لذا نسل معاصر انقلاب مسئولیت دارد تا پیش از آنکه تاریخ انقلابش توسط دیگران به گونه‌ای تحریف شده نگاشته شود خود اقدام نموده و با تعهد کامل، در حد اطلاع خویش نسلهای آینده را در متن جریانات و حوادث انقلاب قرار دهد تا به صحت و دقت قضاوت آنان کمک نموده، و از جانب دیگر لحظات حساس آن را به درستی در تاریخ ثبت نماید.

از آنجا که اینجانب از آغاز نهضت اسلامی اخیر در ایران به هدایت و رهبری روحانیت بویژه مرحوم امام خمینی (اعلی الله مقامه) در هم‌مراحل حضور داشته و در حد قدرت و توان از هیچ تلاش و کوششی جهت رشد و شکوفایی نهضت و نهایتا پیروزی انقلاب دریغ ننموده‌ام و پس از آن نیز جهت تحکیم نظام اسلامی و پیادشدن اهداف انقلاب و تحکیم موقعیت اجتماعی رهبر فقید با ارائه تذکرات و نظریات خیرخواهانه کوشیده و قهرا شاهد و ناظر بسیاری از حوادث و جریانات بوده‌ام، لذا توسط جمعی از دوستان و علاقه‌مندان به تاریخ انقلاب خواسته شد تا آنچه را که از خاطرات حوادث انقلاب به یاد دارم در پاسخ به پرسشهای آنان ارائه نمایم. بر این اساس پیش از حصر غیرقانونی در منزل علیرغم اشتغالات علمی و درسی و مراجعات مختلف و نداشتن فرصت کافی به دلیل آن کسبه حفظ تاریخ صحیح انقلاب اهتمام فراوان دارم پیشنهاد آنان را پذیرفته و طی دهها جلسه گفتگو آنچه را که علیرغم گذشت زمان در خاطر داشتم ارائه نمودم. کتاب حاضر تنظیم شده این جلسات است که در زمان حصر به دفعات مورد بازبینی و اضافات لازم از ناحیه اینجانب قرار گرفته و خدمت مردم شریف و هوشیار که صاحبان اصلی انقلاب و تاریخ آن هستند تقدیم می‌گردد.

قابل ذکر است در مواردی که بیان خاطره‌ای موجب تنقیص افراد می‌گردد حتی الامکان از ذکر نام خودداری شده است و در مواردی که بناچار نامی از اشخاص به میان آمده صرفا جهت حفظ امانت و قداست تاریخ بوده است نه خدای ناکرده تنقیص افراد.

ضمن تقدیر و تشکر از همه فضلا و دوستان متصدی این کار مهم تاریخی، سلامت و توفیق آنان و همه خدمتگزاران به انقلاب و فرهنگ مرفعی اسلام عزیز را از خداوند متعال خواستارم. والسلام علی جمیع اخواننا المسلمین ورحمات الله وبرکاته.

۲۹ محرم الحرام ۱۴۲۱ ۱۳۷۹/۲/۱۵
قم المقدسه حسینعلی منتظری

فصل اول

نجف آباد، اصفهان، اساتید و تحصیلات

(۱۳۲۰-۱۳۰۱ ه.ش)

از خانه تا مدرسه
 مهاجرت به قم و عنایت آیت‌الله العظمی حائری یزدی
 حوزه علمیه قم در زمان آیت‌الله العظمی حائری
 بازگشت به اصفهان
 شخصیت آیت‌الله حاج شیخ احمد حججی
 استاد بزرگوار حاج شیخ غلامحسین منصور
 شخصیت آیت‌الله حاج شیخ محمد حسن عالم نجف‌آبادی
 عالم جلیل‌القدر آیت‌الله حاج میرزا علی آقا شیرازی
 عالم بزرگوار آیت‌الله حاج آقا رحیم ارباب و حاج شیخ جواد فریدنی
 مرحوم آیت‌الله حاج سید علی اصغر برزانی
 شخصیت مرحوم آیت‌الله سید محمد مدرس نجف‌آبادی
 فقیه بزرگوار آیت‌الله سید علی آیت نجف‌آبادی
 آیت‌الله آقای حاج شیخ محمد رضا مسجدشاهی
 آیت‌الله حاج سید مهدی درجه‌ای
 وضعیت عمومی حوزه علمیه اصفهان
 مشکلات تحصیل طلبگی
 مرحوم حاج سید محمد هاشمی
 مرحوم شیخ محمد علی حبیب‌آبادی
 مرحوم آیت‌الله سید مهدی حجازی
 روش تدریس اساتید
 اوضاع سیاسی حوزه اصفهان
 مساله اتحاد شکل و کشف حجاب
 یک خاطره از حاج آقا رضا رفیع راجع به تغییر لباس روحانیت
 ایجاد ایستگاه نواقلی بر سر راههای ورودی شهرها
 دو داستان عبرت آموز

از خانه تا مدرسه

س: خدمت استاد محترم، فقیه عالیقدر، مرجع بزرگوار، حضرت آیت الله العظمی منتظری هستیم تا از تجربیات پربها و با ارزش ایشان از آغاز طلبگی تا مراحل مختلف تدریس و اجتهاد و فقاهت استفاده کنیم، به عنوان نخستین سؤال از ایشان درخواست می‌کنیم که وضعیت خانوادگی و دوران کودکی و آغاز طلبگی خود را برای ما بیان فرمایند.

ج: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین.

اولاً من از برادران تشکر می‌کنم که در صدد تحقیق یک سری مسائل مربوط به روحانیت هستند، گرچه من خودم را در آن مقامی که آقایان ذکر کردند قابل نمی‌دانم، من یک طلبه کوچک هستم، ولی تحقیقات شما راجع به روحانیت و حوادث مربوط به انقلاب اسلامی ایران قابل تقدیر است. من در خانه کوچکی در نجف آباد اصفهان به دنیا آمدم، پدرم کشاورز بود و وضعیتش از نظر مالی خیلی بد بود، البته باغ و زمین هم از خودش یکمختصری داشت ولی رعیت مردم بود، آن زمان در نجف آباد یک روحانی مسرور احترامی بود به نام "حاج شیخ احمد حججی" (اعلی الله مقامه) (۱) ایشان برخلاف سایر روحانیون، در متن اجتماع وارد می‌شد، با بازاری، با کشاورز، با ضعفا، با فقرا با همه اینها مربوط بود و اینها را تشویق به علم و دانش و آموختن مسائل دینی می‌کرد، پدر من هم در عین حال که مشغول کشاورزی اش بود در جلسات مرحوم حاج شیخ احمد شرکت می‌کرد، مرحوم حاج شیخ احمد کاری کرده بود که شاید نصف مردم نجف آباد از بازاری و کشاورز با مسائل دینی، با قرآن، با احادیث، با عربی تایک اندازه‌ای بدون اینکه به مدرسه رفته باشند آشنا شده بودند. پدر من یک روز هم به مدرسه طلبگی برای درس خواندن نرفته بود ولی در همان حد که درس خوانده بود به مسائل دینی خیلی خوب وارد بود، اغلب قرآن را از حفظ داشت، و این اواخر هم سخنرانی می‌کرد هم نماز جماعت می‌خواند، و تا آخر عمر کار کشاورزی را داشت. من در ابتدا مقداری پیش پدرم درس خواندم، به مکتبهای سابق هم چهار پنج ماهی رفتم، یکی دو ماه هم به یک مدرسه ملی رفتم، معلم آنجا یک روز به جهت بدی خط با شلاق مرا زد و من مریض شدم و از آن پس دیگر به مدرسه نرفتم، بعد پدرم مرا به یک مکتب برد، و بعد از مدتی برد در مسجد جنب منزل مرحوم حاج آقا حسین قریشی، مدتی همشها در آن مسجد یک مقدار صیغهای عربی و صرفمیر را خواندم، بعد من را فرستادند اصفهان، چند ماهی هم اصفهان نزد مرحوم حجه الاسلام حاج شیخ غلامحسین منصور ادبیات خواندم.

۱ - متوفای سال ۱۳۶۵ ه.ق، مدفون در پارک نماز نجف آباد

مهاجرت به قم و عنایت آیت الله العظمی حائری یزدی

بعد شرایط جور شد و به قم آمدم، در زمان مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری (۱) بود، سنه ۱۳۱۴ شمسی، من متولد ۱۳۰۱ هستم، آن وقت ۱۳ ساله بودم، در همان زمان از طرف دولت

طلبه‌ها را برای عمامه گذاشتن در مدرسه فیضیه امتحان می‌کردند، من دو دوره رادر دو روز امتحان دادم، یعنی یک روز امتحان دوره اول و فردای آن امتحان دوره دوم، البته من نمی‌خواستم عمامه بگذارم. حدود ده‌ماه در قم بودم، شهریه هم به من نمی‌دادند، مرحوم آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری گفته بودند به بچه‌ها شهریه ندهید، خیلی هم وضعمان بد بود، پدرم روزی ده‌شاهی برای من مقرر کرده بود، دوتا ده‌شاهی می‌شود یک ریال، من یادم هست در طول این ده‌ماه که در قم بودم بوی این سوهانها را از دکانها استشمام می‌کردم ولی توان خرید آن را نداشتم، خلاصه وضع طلبه‌ها خوب نبود، مرحوم حجه‌الاسلام آقای حاج شیخ ابراهیم ریاضی مقسم شهریه مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم و مورد اعتماد ایشان بود، ایشان وساطت کرده بود که برای من شهریه درست کنند، گفته بودند: نه قانونمان اجازه نمی‌دهد که به بچه‌ها شهریه بدهیم تا اینکه یک بار در همین حمام‌خان قم مرحوم حاج شیخ عبدالکریم تصادفا آمدند حمام و من هم با حاج شیخ ابراهیم رفته بودم حمام، حاج شیخ ابراهیم به حاج شیخ عبدالکریم گفت این بچه که می‌گفتم شما به او شهریه بدهید این است، بعد حاج شیخ عبدالکریم یک شعر سیوطی (۲) از من پرسید و من توضیح دادم، ایشان خیلی خوشش آمد و تعریفم را کرد، و این باعث شده بود که اجازه دهند مبلغ ده تومان را به اقساط به من بدهند.

۱ - مرحوم آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی در سال ۱۳۵۵ ه.ق به رحمت ایزدی پیوستند و در مسجد بالاسر در کنار حرم مطهر حضرت معصومه (س) مدفون هستند.
 ۲ - کتاب "السهج المراضیه فی شرح لالیفیه" از کتابهای سطح میانی ادبیات عرب است که در حوزه‌ها تدریس می‌شود و به نام شارح آن "جلال‌الدین سیوطی" معروف است.

حوزه علمیه قم در زمان آیت‌الله العظمی حائری

س: در آن زمان که مرحوم آیت‌الله حائری ریاست حوزه را داشتند، چنانچه از وضعیت حوزه علمیه قم و شرایط تحصیلی طلاب خاطره‌ای بیاید دارید بیان فرمایید.

ج: آن زمان در مدرسه حاج ملاصادق زندگی می‌کردم، مرحوم حاج میرزا مهدی بروجردی همه کاره مرحوم حاج شیخ عبدالکریم بود که پول و نهریه دست او بود و اصلا او سرش شلوغتر از مرحوم حاج شیخ عبدالکریم بود، یادم هست که حاج شیخ غلامحسین منصور که استاد ما بود چقدر زحمت کشیدند که فقط حاج میرزا مهدی را بتوانند ببینند که مثلا برای ایشان شهریه قرار بدهد، اوضاع اجمالا به این شکل بود، ولی من بچه‌طلبه بودم و با مرحوم حاج شیخ عبدالکریم و علمای بزرگ سر و کار نداشتم، اما حاج شیخ ابراهیم ریاضی و حاج شیخ غلامحسین منصور و بعضی علمای دیگر را می‌دیدم، مثلا مرحوم حاج شیخ ابوالمکارم پدر مرحوم آقای ربانی املشی و از علمای املش آنجا بود و مزیک کتاب جامی از ایشان امانت گرفتم چند وقت بعد یک‌صفحه‌اش پاره شده بود، گریه می‌کردم که یک‌صفحه‌اش پاره شده چطور من این کتاب را به ایشان بدهم، امکانات طلبه‌ها خیلی کم بود، یادم هست در مدرسه حاج ملاصادق طلبه‌های رشتی نسبتا امکاناتشان خوب بود ولی طلبه‌های اصفهان خیلی وضعشان بد بود مخصوصا من که سطح زندگیمان در سطح خیلی نازلی بود.

س: روابط مرحوم حاج شیخ عبدالکریم با مردم عادی چگونه بود؟

ج: ایشان می‌آمدند در صحن حضرت معصومه (س) نماز جماعت می‌خواندند، مردم همه می‌آمدند نماز می‌خواندند، و همان وقت آیت‌الله حاج سیداحمد خوانساری هم داخل مدرسه فیضیه نماز جماعت می‌خواند، حاج سیداحمد تقریبا چهارصد پانصد طلبه پشت سرش نماز می‌خواندند، برای

نماز حاج شیخ صحن کوچک پر می‌شد ولی بیشتر مردم عادی بودند، و به محض اینکه سلام نمازش را می‌داد سوار الاغش می‌شد و می‌رفت و گرنه مردم می‌ریختند دورش، ولی اینکه منزل و بیت ایشان چگونه اداره می‌شد من خبر ندارم.

بازگشت به اصفهان

من حدود ده‌ماه در قم در مدرسه حاج ملاصادق ماندم، در این مدت هم نزد مرحوم آقای منصور ادبیات می‌خواندم و هم نزد مرحوم آقای ریاضی "شرایع" می‌خواندم، بعد دیگر نتوانستم بمانم، برگشتم اصفهان، در اصفهان دو هفته یکبار می‌رفتم نجف‌آباد، یک بقچه نان و یکمقدار ماست و سنجید و گردو و مانند اینها می‌آوردم و یکی دو هفته با اینها می‌گذراندم، اما در قم این امکانات نبود، لذا نتوانستم قم بمانم و به اصفهان رفتم، آن وقت حوزه اصفهان دایر بود، مردم هم وجوهات می‌دادند، اما مرحوم حجه‌الاسلام آقای حاج ملاحسینعلی صدیقین‌نماینده مرحوم آیت‌الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی وجوهاتی را که می‌گرفت می‌فرستاد نجف، البته معروف بود که مردم در ابتدا کمتر وجوهات می‌دادند و مرحوم آقا سید ابوالحسن بتدریج مردم را به وجوهات دادن عادت داد، من در مدرسه جده بزرگ اصفهان ساکن بودم، با حجه‌الاسلام آقای حاج شیخ ابوالقاسم مسافری که الان در نارمک تهران مسجد دارند هم حجره بودیم، من شرح لمعه می‌خواندم و ایشان گویا سیوطی می‌خواند، در هر ماه از محل موقوفه مدرسه به هر حجره چهار قران می‌دادند، در واقع هر یک از ما دو قران شهریه داشتیم و مابقی دیگر همان نان و ماست و چیزهای دیگری بود که از نجف‌آباد می‌آوردیم. ما به این شکل زندگی می‌کردیم، این‌گونه که حالا وجوهات تقسیم می‌شود آن زمان به طلبه‌های در سطح ما داده نمی‌شد، طلبه‌های سطح بالا را نمی‌دانم، ظاهراً برای آنها هم خبری نبود، چون همه معترض بودند که چرا وجوهی را که داده می‌شود می‌فرستند نجف و به حوزه اصفهان چیزی نمی‌دهند، آن وقت چنین شیوه‌ای که به حوزه‌ها شهریه بدهند رایج نشده بود، همان موقوفات مدارس بود که بعد موقوفات را هم از طرف دولت تصاحب کردند و این چهار قران هم قطع شد.

یک مدتی هم با حجه‌الاسلام آشیخ اسدالله نوراللهی که الان در نجف‌آباد است و نیز با حجه‌الاسلام آقای حاج آقا یحیی فقیه‌ایمانی مباحث می‌کردیم، مدتی هم با آقای حاج آقا یحیی فقیه‌ایمانی تفسیر صافی را مباحثه می‌کردیم، البته در آن زمانها کسی ما را راهنمایی نمی‌کرد، الان مثلاً می‌بینیم بعضی مدارس در قم یا جاهای دیگر هست که برای طلاب برنامه می‌گذارند، آنها را راهنمایی می‌کنند که چه درسهایی را بخوانند، مثلاً قرآن، نهج البلاغه، تاریخ و این‌جور چیزها جزو برنامه‌هاست، ولی این برنامه‌ها آن وقت نبود، مثلاً من تا وقتی که شرح لمعه می‌خواندم حساب و عددنویسی خوب بلد نبودم، بعد مرحوم حجه‌الاسلام حاج شیخ غلامحسین منصور مقداری این‌گونه علوم را به من یاد داد. بعد من در اصفهان شروع کردم به درس گفتن، گاهی سیوطی درس می‌گفتم گاهی جامع المقدمات بخصوص "صرف‌میر"، بیست‌الی سی شاگرد داشتم، و این انگیزه بسیار مهمی بود برای من در مطالعه این درسها، و لذا من توصیه می‌کنم آقایان از درس گفتن غفلت نکنند، درس گفتن انسان را وادار می‌کند که مطلب را خوب درک کند، چون بالاخره می‌خواهد پیش شاگردها روسفید باشد و آبرویش نرود، این انگیزه می‌شود برای اینکه مطالعه کند، فکر کند، خلاصه اگر من چیزی یاد گرفتم به واسطه همین درس گفتن‌ها بوده است، از صرف‌میر شروع کردم بعد انموذج و صمدیه و بعد هم سیوطی، بیانم هم خیلی ساده بود، به همین جهت افراد از درس من

استقبال می کردند، چهار پنج سالی رادر اصفهان گذراندم ولی هم از نظر مادی در مضیقه بودیم هم از نظر استاد، مثلاً ما یک وقت می خواستیم منظومه منطق بخوانیم این اواخر در اصفهان یک آقای را پیدا کردیم در "مدرسه میرزا حسین نزدیک مسجد سید"، آن وقتها که ماشین و این چیزها نبود بر فرض اگر هم بود ما پولش را نداشتیم، پیاده شاید چند کیلومتر می رفتیم استاد نیامده بود، خلاصه خیلی وقتها می شد استاد گیرمان نمی آمد، استادی که نسبتاً منظم داشتیم در مدرسه جده بزرگ مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد حسن عالم نجف آبادی (۱) بود، که "معالم"، یک مقدار "شرح لمعه"، یک مقدار "قوانین"، یک مقدار "رسائل" و یک مقدار "مکاسب" را خدمت ایشان خواندیم، ایشان درسش خیلی منظم بود، خدا رحمتش کند، این طور که من شنیدم ایشان شصتسال شرح لمعه را درس گفته بود، نقل می کردند که مرحوم آیت الله حاج سید احمد خوانساری پیش ایشان شرح لمعه را خوانده بوده، خیلی بعد ما هم پیش ایشان شرح لمعه را خواندیم، ضمناً نزد حضرات حجج اسلام والمسلمین آقایان حاج سید عباس صفی و حاج آقا مصطفی فقیه ایمانی و حاج آقا حسین نظام الدینی کچوری و حاج شیخ محمد تقی هرنندی نیز قسمتهایی از شرح لمعه را خواندم، غرض این است که این چهار پنج سال در اصفهان و ضعیفان این بود.

س: فرمودید در زمانی که شرح لمعه را تحصیل می کردید درسهای سطوح پایین را هم تدریس می فرمودید، از شاگردان آن دوره خود آیا کسانی را به یاد دارید؟
 ج: نه، یاد نیست، بعضی از شاگردهای قم را یاد هست ولی اصفهان را یاد نیست، در اصفهان یک پیرمردی بود از اهالی "سده" به اصطلاح این زمان "خمینی شهر"، اسمش ملا عبدالرحمن بود خدا رحمتش کند حدود هشتاد و پنج سال داشت، می آمد پیش من درس صرف می خواند، به ایشان می گفتم: ملا عبدالرحمن، تو درس برای چه می خوانی؟ می گفت من باید درس بخوانم مجتهد بشوم

س: شما از علمای خمینی شهر آقای حاج شیخ عبدالجواد جبل عاملی و آقای حاج شیخ علمی مشکوه را هم می شناختید؟
 ج: در آن زمان آنها را نمی شناختم، آن وقت که من اصفهان بودم حاج شیخ عبدالجواد و آقای مشکوه قم بودند ولی بعد در قم با آنها آشنا شدم. رفیق بودیم و آنها از بزرگان علما بودند.

س: تعداد شاگردانی که پای درس شما می آمدند چند نفر بودند؟
 ج: من در اصفهان که صرف می درس می دادم بیست و پنج تا سی نفر شاگرد داشتم، اتفاقاً پر می شد.

س: در آن زمان هنوز معمم نبودید؟
 ج: نه من در دفعه دوم که آمدم قم معمم شدم.

س: حضرتعالی در اصفهان هم حجره و یا هم مباحثه ای اگر داشتید بفرمایید چه کسانی بودند و معاشرت شما با یکدیگر چگونه بود؟

ج: من آن وقتی که به اصفهان رفتم دوازده سالم بیشتر نبود، مدتی یک هم مباحثه داشتم که از من خیلی بزرگتر بود و آدم خیلی متدینی بود هم حجره هم بودیم، پدرم به اعتبار اینکه من بچه بودم من را به ایشان سپرده بود که مثلا از من مواظبت کند، ایشان بعد از مباحثه می‌رفت بعسراغ نماز جماعت و عبادتش و کارها را می‌گذاشت بر عهده من، من باید غذا بپزم، جارو کنم، کارهای دیگر حجره را انجام بدهم، این‌گونه کارها را به من تحمیل می‌کرد، اینها را می‌گویم که بسچه‌طلبها مواظب حقوق هم حجره‌ایهای خود باشند، ایشان گاهی با من دعوا هم می‌کرد شاید سیلی هم به من می‌زد تا جایی که من خیلی دلگیر شده از اصل طلبگی هم سیر می‌شدم، بعد تصادفا یک جوری شد که ایشان را بردند سربازی، من دیگر از این جهت راحت شدم، منظور اینکه من گرفتاری این جوری هم داشتم، مربی باید همیشه روحیات و افکار طرف را ملاحظه کند و به خاطر اینکه کوچکتر است کارها را به او تحمیل نکند. از جمله هم مباحثه‌ایهای دیگر من مرحوم حاج میرزا محمود معین بود، از جمله مباحثه‌هایی که برای من خیلی نافع بود این بود که من مطول را تا اول باب قصر خوانده بودم بعد ایشان گفت بیا از اول باب قصر تا آخر مطول با هم مباحثه کنیم بدون اینکه از کسی چیزی پرسیم، آن وقت این بحث به ما خیلی فشار می‌آورد، ما ناچار بودیم با فشار مطالعه کنیم و همین کار را هم کردیم و از باب قصر به بعد یعنی معانی و بیان و بدیع تا آخر مطول همه را مجبور شدیم لغتهایش را ببینیم، جامع‌الشواهد ببینیم، بالاخره خودمان تا آخر آن را مطالعه و مباحثه کردیم و آن مباحثه برای تقویت ما خیلی موثر بود.

۱ متوفای سال ۱۳۸۴ ه.ق، مدفون در تکیه کارزونی تخت‌خولاد اصفهان.

شخصیت آیت‌الله حاج شیخ احمد حججی

س: لطفا در رابطه با افرادی که در رشد و تربیت شما موثر بودند بخصوص درباره علما و روحانیون نجف‌آباد توضیحات بیشتری بفرمایید.

ج: در آن زمان یکی از روحانیون بسیار خوب و موثر نجف‌آباد مرحوم آیت‌الله حاج شیخ احمد حججی بود، مرحوم حاج شیخ احمد به جذب و پرورش طلاب در نجف‌آباد معروف بود. در آن زمان به شوخی به کسی می‌گفتند: "حاج شیخ احمد را می‌گویم بیاید نفسش به بچجات بخورد بچجات را ببرد طلبه کند" اخلاق او این جور بود بچه‌هایی را که تشخیص می‌داد یک مقدار استعداد دارند هر جمهوری اسلامی بود می‌بردشان طلبه بشوند، گاهی اوقات یک کمک‌هایی هم به آنها می‌کرد، همیشه هم حرص می‌خورد و می‌گفت: "آخه پول را برمی‌دارد می‌فرستد نجف، ما اینجا طلبه را می‌بینیم که گرسنگی می‌خورد مگر آسیدابوالحسن این پول را می‌خواهد چه کند؟ مگر غیر از اینکه به طلبه‌ها می‌دهد" ولی خوب امکانات کم داشت، گاهی اوقات فرض بگیری می‌خواستیم برویم اصفهان وسیله که نداشتیم حاج شیخ احمد یک الاغ داشت ما را سوار می‌کرد، یا ناز و سایلمان را با الاغ تا اصفهان می‌برد، حدود پنج فرسخ (۳۰ کیلومتر) از اصفهان تا نجف‌آباد راه بود، دو هفته یک بار این برنامه ما بود کم‌بیش شنبه و جمعه از اصفهان برویم نجف‌آباد مقداری نان و وسیله برداریم و برگردیم اصفهان، منظور این است که مرحوم حاج شیخ احمد روی تربیت طلاب عنایت داشت و بچه‌های مردم را به درس خواندن و طلبه‌شدن تشویق می‌کرد، من یادم هست که پدر مرحوم آیت‌الله آقای حاج شیخ عباس ایزدی امام جمعه نجف‌آباد از متمولین نجف‌آباد بود از کسانی که می‌شد بگویی با



آخوند و روحانیت سر و کار ندارند، و مرحوم حاج شیخ احمد از حاج شیخ عباس خوشش آمده بود، به لطائف الحیل او را آورد اصفهان که طلبه بشود، در دهات هم می‌گشت و اشخاص را به طلبگی تشویق می‌کرد، می‌فرمود: "من اشخاص را می‌برم درس طلبگی بخوانند، مقید هم نیستم که اینها همه بمانند مجتهد بشوند، مردم فقط مجتهد نمی‌خواهند، بلکه اینها دو یا سه سال که بمانند یک رساله فارسی هم که بخوانند، یک معراج السعاده هم که یاد بگیرند، نمازشان را هم که بتوانند درست بخوانند، همین قدر که گلیم خود را بتوانند از آب بیرون بکشند، همین هم بسیار موثر است، اینها در دهاتشان می‌روند و این مسائل را برای مردم می‌گویند و سطح اطلاعات و معلومات دینی مردم بالا می‌آید و این در رشد مردم موثر است"، ایشان حتی به اداریهام سفارش می‌کرد، می‌گفت: "بابا صبح به صبح نیم ساعت بیایید درس بخوانید بعد هم بروید سراغ کار و زندگیتان"، خواندن رساله فارسی و معراج السعاده و یاد دادن و تشویق به حفظ کردن سوره‌های کوچک قرآن جزو برنامه‌های ایشان بود، ایشان وانعا به نجف آباد و حومه آن خیلی حق دارد، پدر من و خیلی افراد دیگر از تربیتشدگان ایشان بودند، من هم تقریباً تربیت شده ایشان هستم، ضمناً قسمتهایی از کتاب سیوطی را نیز من در "مدرسه نوریه" اصفهان نزد ایشان خواندم، بعد ایشان متأسفانه در اثر مرض قند و کفگیرک از دنیا رفت و عمر زیادی نکرد (رحمه الله علیه).

س: لطفاً بفرمایید مرحوم حاج شیخ احمد حجی آیا در مسائل اجتماعی سیاسی آن زمان که ظاهراً زمان رضاشاه بود دخالت می‌کرد یا خیر؟

ج: مرحوم حاج شیخ احمد بسیار عالم روشنی بود، روحانیین دیگر در نجف آباد خیلی با مردم سر و کار نداشتند، نمازشان را در مسجد می‌خواندند و می‌رفتند، حتی کسی جرأت نداشت از آقا یک مساله بپرسد، ولی برعکس مرحوم حاج شیخ احمد خانعاش یک سر نجف آباد بود و مسجدش یک سر دیگر، معمولاً یک ساعت به غروب راه می‌افتاد بروی مسجد، در بین راه به دکانهای مختلف سر می‌زد، مردم مساله می‌پرسیدند، یک کسی مساله‌ای داشت، کاری داشت، نزاعی و اختلافی داشت می‌گفت حاج آقا خواهش می‌کنم تشریف بیاورید، ایشان در همان دکان مساله‌اش را حل می‌کرد و جوابش را می‌داد، وضو یادش می‌داد، نماز یادش می‌داد، وجوهاتش را حساب می‌کرد، اختلافات را حل می‌کرد و...، من یادم هست یک زمان پنج شش ساله بودم در باغ گوسفد می‌چراندم، ایشان قدم زنان وارد باغ شدند و سراغ پدرم را از من گرفتند، من دویدم رفتم به پدرم گفتم یک کسی که یک چیزی روی سرش هست آمده با شما کار دارد، آن زمان من کلمه عمامه را نمی‌دانستم، پدرم آمد دید مرحوم حاج شیخ احمد است، ایشان خیلی با مردم خودمانی بود، در بیان مسائل و احکام خیلی خوش ذوق بود، اماراجع به مسائل سیاسی، این مسائلی که الان هست آن روزها در آنجا خیلی مطرح نبود.

از کارهایی که مرحوم حاج شیخ احمد کرد اصلاح نیلہ نجف آباد بود، هنگامی که ایشان به نجف آباد آمده در آن زمان بیست و چهار پنج سالش بیشتر نبوده به مردم گفته است این قبله شما درست نیست، در ابتدا مردم با نظر او مخالفت می‌کرده‌اند و حتی تا این اواخر بعضی از روحانیون نجف آباد نظر او را درست نمی‌دانستند، تا اینکه بالاخره ایشان مجبور می‌شود از علمای اصفهان کمک بگیرد، و مرحوم آیت الله حاج میرزا محمد صادق را آورده بود و ثابت کرده بود که مردم نجف آباد سالها به طرف جنوب یعنی با چهل و پنج درجه انحراف از قبله نماز می‌خوانده‌اند، ایشان از این گونه خدمات برای مردم داشت، بسیار آدم مقاوم و شجاعی بود، در اظهار عقیده و انتقاد حتی انتقاد از

روحانیت‌هراسی نداشت، می‌گفت: "روحانی باید در میان مردم باشد، این یعنی چه که مردم بترسند به یک روحانی حرفشان را بزنند."

ایشان بر عکس سایر روحانیون زندگی تشریفاتی و بیرونی و اندرونی نداشت، و تا آخر هم در یکی از خانه‌های قدیمی نجف‌آباد زندگی می‌کرد، دو تا زن هم داشت که هر کدام از آنها در یک اطاق زندگی می‌کردند، ایشان در همان خانه هم از مردم پذیرایی می‌کرد، هم مجلس تشکیل می‌داد، هم مباحثه می‌کرد، هم محل زندگیش بود، برادرشان هم در آن خانه بودند، این جور نبود که مثلا وجوهی برسد ایشان خرج زندگی خودش بکند، اصلا در زندگی هیچ تشریفاتی نداشت، خیلی ساده زندگی می‌کرد، اینکه گاهی اوقات شعار داده می‌شود که روحانیون باید هم سطح مردم ضعیف باشند واقعا ایشان این گونه بود، به همین جهت مردم خیلی به او ایمان داشتند. ایشان در مسائل واقعا اهل نظر نبود. یادم می‌آید همان وقت می‌گفت: "آقا حسین بروجردی از آسیدابوالحسن کمتر نیست"، در آن زمان عروه‌الوثقی با چهار حاشیه چاپ شده بود از جمله آیت‌الله بروجردی هم بر عروه‌الوثقی حاشیه زده بود، ایشان می‌گفت: "من حاشیه آقای بروجردی را دیده‌ام، ایشان اگر از آسیدابوالحسن بهتر نباشد کمتر نیست"، آن زمان مرحوم آیت‌الله العظمی آقای بروجردی در بروجرد بودند. خلاصه مرحوم حاج شیخ‌احمد اهل تشخیص بود و خودش هم در مسائل اظهار نظر می‌کرد. یک بار من به ایشان گفتم: "آقا ما کتاب نداریم"، ایشان فرمود: "اگر پول گیرت آمد خرج کن، بخور، سالم باش، کتاب را برو در کتابخانه مطالعه کن یا امانت بگیر"، خودش در خانه اش یک دوره وسائل و تقریرات اصول شیخ‌انصاری و دو سه کتاب دیگر از این قبیل بیشتر نداشت، می‌گفت: "کتاب انبار بکنی چه فایده‌ای دارد؟ بایستی سالم باشی، کتاب را آدم از یکی امانت می‌گیرد و مطالعه می‌کند و پس می‌دهد"، می‌گفت: "سعی کنید خودتان را سالم نگه دارید که بتوانید مطالعه کنید، اگر کتاب باشد و نتوانید مطالعه کنید چه فایده‌ای دارد؟". ایشان در جمع بین روایات بسیار خوش سلیقه بود، و به افراد پر و بال می‌داد که در مسائل اظهار نظر کنند و حرف خود را بزنند، یک روز همراه ایشان به اصفهان می‌رفتیم، الاغ ایشان رسید به یک الاغ دیگر و هر دو الاغ بنا کردند به صدا کردن، گفت: "آشخ حسینعلی، انسان باید با انسان دیگر خوب برخورد کند بین این الاغ به آن الاغ که رسید چطور دارد جاق سلامتی و احوالپرسی می‌کند"، ایشان با من بچه‌طلبه این سبک برخورد می‌کرد. همین حجه‌الاسلام آقای شیخ قنبرعلی مهرابی که الان از علمای کوشک است من یادم هست که در بین راه با حاج شیخ‌احمد می‌رفتیم کوشک، ایشان در بین نماز جماعت دعا می‌خواند، مرحوم حاج شیخ‌احمد از دعا خواندن ایشان خوشش آمد، گفت: اینجاطلبه ندارد تو باید بیایی طلبه بشوی حاج شیخ قنبرعلی از من بزرگتر بود، ایشان را آورد اصفهان طلبه شد، البته یک قدری هم سنش بالا بود، می‌گفت: فرضا دو سه سال درس می‌خواند بعد می‌آید در محل، وجودش برای مردم نافع واقع می‌شود. (پیوست شماره ۱)

س: این روش کار حاج شیخ‌احمد که افراد بیایند یکی دو سالی درس بخوانند و مجموعه‌ای از احکام اسلام را یاد بگیرند بعد به جامعه برگردند، اگر امروز در حوزه‌ها احیا بشود آیا نمی‌تواند برای گسترش احکام اسلام مفید واقع شود؟

ج: بله، خیلی چیز خوبی می‌تواند باشد، ایشان می‌گفتند اصلا یک طلبه درس خوانده را نمی‌شود مجبور کرد که برود در یک روستا بماند معمولا نمی‌روند بمانند، اگر ما می‌توانستیم از هر روستا چهار پنج نفر را می‌آوردیم اینها دو سه سال درس می‌خواندند بعد می‌رفتند در روستا کشاورزی می‌کردند،

دکانداری می‌کردند، در ضمن مسائل و احکام را هم برای مردم می‌گفتند کار بسیار شایسته‌ای بود، ایشان می‌گفتند معمولا افرادی که چندین سال در حوزه‌ها درس خوانده‌اند حاضر نیستند در روستاها بروند بمانند، اما اگر این برنامه پیاده بشود برنامه بسیار مفید و خوبی است.

استاد بزرگوار حاج شیخ غلامحسین منصور

س: لطفاً راجع به مرحوم حاج شیخ غلامحسین منصور هم که شما فرمودید ریاضیات را از ایشان یاد گرفته‌اید توضیحاتی بفرمایید.

ج: حاج شیخ غلامحسین منصور هم از علمای نجف‌آباد بودند، ایشان و حاج شیخ ابراهیم ریاضی هر دو تربیت شده حاج شیخ احمد بودند، در واقع حاج شیخ احمد آنها را برای طلبگی آورده بود، من بیشتر دروس ادبیاتم را پیش حاج شیخ غلامحسین منصور خواندم، چه در نجف‌آباد چه در اصفهان و چه در قم، خودش می‌گفت: من همه صمدیه را حفظ دارم و شاید پنجاه دوره این کتاب را درس گفتم، ایشان می‌گفت: «نموزج» و «سیوطی» را هم حدود بیست و پنج دوره درس گفتم. ایشان در یک ایام تعطیلی یک دوره کتاب «جامی» را در ظرف بیست و پنج روز در مدرسه حاج ملاصادق قم برای من درس گفت، خداوند رحمتش کند، ایشان خیلی مقید بود که لهجه من نجف‌آبادی نباشد، همچنین تاکید داشت که زیاد چای نخورم، خدا انشا الله همشان را رحمت کند. در همان ایام که ایشان ادبیات به من یاد می‌داد می‌دید که من ریاضیات بلد نیستم، به همین جهت درس ریاضیات هم برای من گذاشت، ایشان می‌فرمود من هم ریاضیات بلد نبودم مدتی با آقای دکتر علی پزشکی در مدرسه چهارباغ اصفهان هم حجره بودیم من پیش ایشان ریاضیات را خواندم، ایشان در ریاضیات خیلی وارد بود، جزر و کعب و... را درس می‌گفت و همه اینها را به من یاد داد، البته کتاب و متن مشخصی نداشت، مطالب را می‌گفت و من می‌نوشتم. از جمله چیزهایی که یادم می‌داد تاریخ بود، یکماه رمضان من قم ماندم، گفت می‌خواهم برایت تاریخ بگویم، یک دوره تاریخ پیغمبر اکرم (ص) و تمام جنگهای آن حضرت را برای من گفت، و می‌گفت یادداشت کن، من هم یادداشت می‌کردم، او خودش اطلاعاتی داشت در ضمن مطالعه هم می‌کرد و برای من درس می‌گفت تا خودش هم در ذهنش تمرین کرده باشد پس به طور خلاصه کسانی که در تربیت من بسیار موثر بودند در درجه اول پدرم بود چون با علما سروکار داشت، بعد مرحوم حاج شیخ احمد بود با آن عنایتی که به تربیت طلاب داشت، با آن ساده‌زیستی و ارتباط و علاقه‌ای که با مردم داشت، و این روحیات از همان اول در من خیلی تاثیر گذاشت، به نظر من روحانی باید با مردم سرو کار داشته باشد، اهل تشریفات و این حرفها نباشد، نخواهد برای خودش امتیاز قائل بشود. اینکه ما می‌شنیدیم که مثلا پیغمبر اکرم (ص) وقتی که با اصحاب می‌نشستند دایره‌وار می‌نشستند و جلسه‌شان امتیاز نداشت و اگر یکی از خارج می‌آمد می‌گفت: «ایکم محمد؟» (کدام یک از شما محمد (ص) است)، واقعا می‌شود گفت مرحوم حاج شیخ احمد این گونه بود، و این گونه بی‌تکلف زندگی کردن در روح من خیلی اثر می‌گذاشت، و بعد هم اساتید دیگر، خداوند درجات همه را متعالی فرماید.

شخصیت آیت‌الله حاج شیخ محمد حسن عالم نجف‌آبادی

از افراد دیگری که در زندگی من بسیار تاثیر داشت مرحوم آیت‌الله حاج شیخ محمد حسن عالم نجف‌آبادی بود که قبلاً عرض کردم من یکمقدار شرح لمعه و قوانین و رسائل و مکاسب را پیش

ایشان خواندم، ایشان از نظر زهد و تقوا در اصفهان خیلی معروف بود، پول وجوهات را خرج زندگی خودش نمی کرد، با اینکه مرجع وجوهات مردم بود، مع ذلک آنها را می گرفت و بین طلبه ها و نیازمندان تقسیم می کرد، اما خودش از منبر رفتن و این جور چیزها ارتزاق می کرد و تا این آخر هم که پیرمرد شده بود باز از پول منبر زندگی خود را می گذرانید.

عالم جلیل القدر آیت الله حاج میرزا علی آقا شیرازی

در این اواخر که من اصفهان بودم با مرحوم آیت الله حاج میرزا علی آقا شیرازی مانوس شده بودم، ایشان در مدرسه صدر نهج البلاغه درس می دادند، گاهی از اوقات درس ایشان می رفتم، بعد وقتی که من آمدم قم و با مرحوم شهید مطهری آشنا شدم و در تابستان با هم به اصفهان رفتیم به ایشان گفتم برویم درس نهج البلاغه، گفت مگر نهج البلاغه درس خواندنی است؟ گفتم اگر حاج میرزا علی آقا درس بگوید آری بعد به اتفاق آقای مطهری رفتیم در مدرسه صدر پای درس ایشان، مرحوم آقای مطهری خیلی مجذوب ایشان شد، و در کتاب عدل الهی خود این داستان را نقل می کند که "هم مباحثه من که اهل اصفهان بود پیشنهاد کرد که در درس نهج البلاغه حاج میرزا علی آقا شرکت کنیم و این پیشنهاد برای من طلبه کفایه خوانده سنگین بود ولی رفتم و زود به اشتباه بزرگ خود پی بردم و دانستم نهج البلاغه را من نمی شناختم، بعلاوه دیدم با مردی از اهل تقوا و معنویت روبرو هستم که خودش نهج البلاغه مجسم بود و مواعظ نهج البلاغه در اعماق جاننش فرو رفته بود." وقتی که حاج میرزا علی آقا فوت شد به دستور مرحوم آیت الله بروجردی جنازه اش را در شیخان قم دفن کردند، (۱) یک روز آقای مطهری از تهران آمده بود قم گفت: "من این دفعه به قصد زیارت قبر حاج میرزا علی آقا به قم آمدم، مخصوص زیارت قبر ایشان." خود من هم الان گاهی می روم در شیخان سر قبر حاج میرزا علی آقا شیرازی، ایشان مرد از دنیا گذشته و وارستهای بود، در طب قدیم استاد بود، ولی خیلی کم طبابت می کرد، ما یک مقدار قانون بوعلی سینا را پیش ایشان خواندیم، قسمتهایی از نهج البلاغه را هم پیش ایشان خواندیم. ایشان اواخر عمر آیت الله العظمی بروجردی آمدند قم، گاهی هم برای طلبه ها منبر می رفتند، از اول تا آخر منبر خودش گریه می کرد، دیگران هم گریه می کردند، همین طور نهج البلاغه را با یک حالی می خواند، و نوعاً از اینکه پشت سرش نماز بخوانند کراهت داشت، در خانهاش تا آخر هم برق نکشیده بود، یک روز به ایشان گفتم آقا چرا برق نمی کشید؟ فرمود: برق حسرام نیست ولی من خودم دیدم مامور شهرداری داشت روی دیوار خانه مردم تیر می کوبید و صاحبخانه می گفت من راضی نیستم، خانه مرا دزدگاه قرار می دهی، مامور می گفت من از طرف شهرداری دستور دارم اگر روی تخم چشم تو هم هست تیر را بکوبیم و این برق که این جوری می آید من در استفاده از آن شبیه می کنم، به ایشان گفتم شما کقدر آن تصرف نمی کنید، گفت چرا اگر من از برق استفاده کنم این تصرف در مسیر برق هم هست، روی این شبهه ها ایشان تا آخر هم در خانه اش برق نکشید. ایشان به آیات و روایات خیلی علاقه داشت و با آنها آشنا و مانوس بود، معنویات حاج میرزا علی آقا هم در من و هم در مرحوم شهید مطهری خیلی اثر گذاشت. یادم هست یک شب ایشان آمد قم و آقای حاج آقا رضا صدر آمده بود دیدن ایشان، در حجره آقای مطهری وارد شده بودند، آن شب تا ساعت ۱۲ نشستند و شعر خواندند، ایشان طبع شعر هم داشت، آن شب ایشان برای نماز شب بیدار نشدند، به قدری متاثر بود مثل اینکه فرزندشان فوت شده باشد، بعد می گفت: من شانزده هفده ساله که بودم یک شب برای نماز شب بیدار نشدم، آن روز را تا شب گریه می کردم، الان باز آن حادثه تکرار شده است، ایشان آن قدر

عنایت و توجه داشت که نماز شبش ترک نشود و خیلی زسنگسی ساده‌ای داشت. من و مرحوم مطهری یک روز دعوتش کرده بودیم برایش پلو هم پخته بودیم، یک وقت دیدیم ساعت ده مقداری نان و چغندر گرفته و می‌آید، گفت من گرسنه‌ام الان غذا می‌خورم، گفتیم آقا برای شما پلو درست کرده‌ایم، فرمودند: "بچم (بچم) هر وقت گرسنه‌ات شد غذا بخور، خودت را معطل نکن، هر وقت هم خوابت گرفت بخواب، اما آن وقت را که سر حالی به بطالت نگذران" من گاهی اوقات خوابم می‌گرفت به مرحوم شهید مطهری می‌گفتم: حاج میرزا علی آقا گفت هر وقت خوابت گرفت بخواب، من حالا می‌خواهم بروم بخوابم مرحوم مطهری هم شوخی می‌کرد و می‌گفت: همه نصیحت‌های حاج میرزا علی آقا را که مربوط به خوردن و خوابیدن است خوب از بر کرده‌ای. یک روز در اصفهان من در حجره آن مرحوم در مدرسه صدر مهمان ایشان شدم به نان و دوغ، ایشان در ضمن نقل کردند که شبی خواب دیدم قیامت شده و هر کسی رابه جایی فرستادند و به من گفتند این باغ هم مال تو، باغ زیبایی بود ولی من در عالم خواب در باغ قدم می‌زدم و از روی حسرت می‌گفتم: علی آقا، آخر حیوان مردی و تو را روی آب و علف‌ها کردند.

۱ - مرحوم آیت‌الله حاج میرزا علی آقا شیرازی در سال ۱۲۹۲ ه. ق متولد و در سال ۱۳۷۵ ه. ق به رحمت ایزدی پیوست.

عالم بزرگوار آیت‌الله حاج آقا رحیم ارباب و حاج شیخ جواد فریدنی

س: آیا حضرتعالی در اصفهان اساتید دیگری هم داشتید؟

ج: در اصفهان این او آخر پیش مرحوم آیت‌الله حاج آقا رحیم ارباب (۱) یک مدتی پنجشنبه و جمعه‌ها منظومه منطبق می‌خواندیم، ایشان از علمای معروف اصفهان بود، معمم هم نشده بود، ایشان هم در ریاضیات خیلی وارد بود هم در فلسفه، و ما می‌رفتیم پیش ایشان منظومه منطبق را می‌خواندیم یک آقای دیگر که من الان اسمش را یادم نیست در مدرسه میرزا حسین بود یک مدتی هم خدمت ایشان منظومه منطبق خواندیم، و مدتی نیز نزد حجه الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ جواد فریدنی قسمتی از منظومه حکمت را خواندم، ایشان در منطق و فلسفه خیلی مسلط بود. من به همراه جناب حجه الاسلام آقای حاج آقا یحیی فقیه‌ایمانی در "مدرسه الماسیه" اصفهان نزد ایشان منظومه حکمت می‌خواندیم.

۱ - مرحوم آیت‌الله حاج آقا رحیم ارباب یکی از علمای برجسته اصفهان بودند که در جمادی‌الثانی ۱۲۹۷ ه. ق در اصفهان متولد شدند و در ۱۸ ذی‌الحجه ۱۳۹۶ ه. ق از دنیا رحلت فرمودند و در تخت‌خولاد در کنار گلزار شهدای اصفهان مدفون می‌باشند، ایشان فقط به هنگام نماز عمامه می‌گذاشتند و قائل به وجوب تعیینی نماز جمعه بودند، و خود در اصفهان نماز جمعه برقرار می‌کردند.

مرحوم آیت‌الله حاج سید علی اصغر برزانی

یکی از اساتید من آیت‌الله آقای حاج سید علی اصغر برزانی از علمای اصفهان بود، خدمت ایشان یک مدتی رسائل خواندم، من یادم هست که صفحه اول رسائل را ده پانزده روز گفت، هر چه "قطع طریقی و موضوعی" از این طرف و آن طرف در حفظ داشت برای ما گفت، درس آقای نایینی را دیده بود و شاگرد ایشان بود. البته در اصفهان عمده درس سطح ما نزد آقای حاج شیخ محمد حسن عالم نجف‌آبادی بود.

شخصیت مرحوم آیت‌الله سید محمد مدرس نجف‌آبادی

س: در آن زمان سطح علمی حوزه علمیه اصفهان در چه حدی بود و از علمای مشهور اصفهان چه کسانی را به یاد دارید؟

ج: در آن زمان تعداد طلبه‌ها در اصفهان کم بود و تقریباً علمای بزرگ از دنیا رفته بودند، یکی از علمای مشهور اصفهان در آن زمان مرحوم آیت‌الله حاج سید محمد مدرس نجف‌آبادی بود که حاشیه بر کفایه ایشان به چاپ رسیده است، ایشان از شاگردان خوب مرحوم آخوندخراسانی بودند و در مدرسه جده بزرگ درس خارج اصول می‌گفتند، درس خارج ایشان شلوغترین درس در آن زمان بود و فضلی اصفهان در درس ایشان شرکت می‌کردند.

فقیه بزرگوار آیت‌الله سید علی آیت نجف‌آبادی

یکی دیگر از علمای مهم در آن زمان مرحوم آیت‌الله حاج سید علی آیت نجف‌آبادی (۱) بود، مرحوم حاج سید علی روزی چهار پنج‌تا درس می‌گفت، هم درس شوارق می‌گفت هم درس خارج فقه و هم درس خراج اصول، درس ایشان بعد از درس آیت‌الله مدرس نجف‌آبادی بیشترین جمعیت را داشت، البته تعداد طلبه‌ها در آن زمان زیاد نبود، مثلاً درس حاج سید محمد که بزرگترین درس اصفهان بود از نظر جمعیت شاید سی چهل نفر بودند و درس حاج سید علی حدود ده بیست نفر بودند.

۱ متوفای سال ۱۳۶۲ ه.ق، مدفون در تکیه تویسرکانی تختخولاد اصفهان.

آیت‌الله آقای حاج شیخ محمد رضا مسجدشاهی

یکی دیگر از علمای اصفهان در آن زمان آیت‌الله آقای حاج شیخ محمد رضا مسجدشاهی (۱) بودند که ایشان در نجف با مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری رفیق یا هم مباحثه بوده‌اند، وقتی که علمای اصفهان مهاجرت می‌کنند به قم حاج شیخ عبدالکریم به حاج شیخ محمد رضا خیلی اصرار می‌کند که در قم بمانند، ایشان در فقه و اصول خیلی خوب بود، کتابی هم به نام "وقایع‌الاذهان" دارد که چاپ شده است در ادبیات هم ایشان ممتاز بودند، معروف است می‌گویند هشتاد هزار شعر از حفظ بوده، خودش هم شاعر بود که هم به عربی شعر می‌سروده و هم به فارسی، در ریاضیات و هیئت هم متبحر بودند، ایشان پسری داشتند به نام "حجه‌الاسلام آقای مجدالعلماء" (۲) که در زمان حیات پدرش در اصفهان درس هیئت می‌گفت و ما به درس ایشان می‌رفتیم، هیئت فارسی و تشریح‌الافلاک شیخ‌هایی را نزد همین آقای مجدالعلماء خواندیم، آن وقت ما برای درس به منزل آنها می‌رفتیم و پدر ایشان مرحوم حاج شیخ محمد رضا را گاهی آنجا ملاقات می‌کردیم، من هیئت فارسی را جوری یاد گرفته بودم که آن را برای بعضی‌ها درس هم می‌گفتم البته الان متارکه شده است، کتاب تشریح‌الافلاک شیخ‌هایی کتابی بود مختصر و زبده در علم هیئت که به عنوان متن درسی مورد استفاده قرار می‌گرفت، من در اینجا به عنوان فکاهی یک حکایتی را بگویم که با بحث بی‌تناسب نیست، مرحوم آیت‌الله حاج شیخ محمد رضا از منزلشان که می‌خواستند به مسجد نو برای تدریس بروند گاهی با الاغ و گاهی پیاده می‌رفتند، آن وقتها معمولاً افراد با الاغ در بازار نمی‌رفتند ولی چون ایشان شخصیتی بود با الاغ که از بازار می‌گذشتند مردم راه باز می‌کردند و احترام می‌کردند، ایشان گفته بود من گاهی از اوقات که هوس می‌کنم پیاده بروم عبایم را روی سرم می‌کشم از



یک گوشه‌ای می‌روم و کسی هم به من توجهی ندارد، اما آن وقت که سوار الاغ هستم مردم خیلی احترام می‌کنند معلوم می‌شود احترامها مال الاغ است نه مال من.

۱ متوفای سال ۱۳۶۲ ه.ق.

۲ متوفای سال ۱۴۰۳ ه.ق، مدفون در محل مسجد نو بازار اصفهان.

آیت‌الله حاج سید مهدی درجه‌ای

یکی دیگر از علمای آن زمان مرحوم آقای آیت‌الله حاج سید مهدی درجه‌ای (۱) بود که در "مدرسه نیم‌آورد" بود، ایشان برادر مرحوم آیت‌الله حاج سید محمد باقر درجه‌ای استاد آیت‌الله بروجردی بود.

۱ متوفای سال ۱۳۶۴ ه.ق، مدفون در تکیه کازرونی تخت‌خولاد اصفهان.

وضعیت عمومی حوزه علمیه اصفهان

زمان ما در اصفهان اینها معروف بودند، البته آن زمان حوزه سر و سامانی نداشت، از طرف حکومت آخوندها را تعقیب می‌کردند، همین‌جغلاسلام آقای حاج آقا یحیی فقیه‌ایمانی که هم مباحثه من بود اول معمم بود ولی مجبور شد عمامه‌اش را بردارد، حتی گاهی اوقات پاسبانها می‌آمدند داخل حجره رخت و لباسها را می‌گشتند و اگر عمامه‌ای بود می‌بردند یا پاره می‌کردند، و ایشان مجبور شد کلاهی بشود، به این شکل بود که طلبه‌ها را متفرق کردند، بزرگان و علما بودند ولی شاگرد کم داشتند، حوزه ورشکسته‌ای بود، پول و امکانات نداشتند. مثلاً من یادم هست که یک دفعه مرحوم حاج سیدعلی به هر یک از طلبه‌های نجف‌آباد یک تومان داد، این هم نه اینکه خودش پول بدهد حواله داد رفتند در دفتر کارخانه از آقای کازرونی که کارخانه‌دار بود گرفتند، اوضاع و احوال به این شکل بود، ولی اصل حوزه اصفهان استخوان‌بندی قدیمش خیلی محکم بود، من این مطلب را در جای دیگری هم گفتم، مرحوم آیت‌الله العظمی آقای بروجردی بعد از درس اصولشان در مدرسه فیضیه می‌رفتند در حجره‌ای می‌نشستند، آنجا هفت‌هشت نفر با ایشان بودند مرحوم امام هم بودند، یادم هست ایشان یک روز به مناسبتی خواستند از اصفهان تعریف کنند و ضمناً تعریفی هم از من کرده باشند، فرمودند: "بله وقتی ما اصفهان بودیم اصفهان علما و بزرگانی داشت، که من وقتی از اصفهان به نجف رفتم با اینکه در نجف مثل مرحوم آقای آخوند خراسانی و این بزرگان بودند می‌خواهم بگویم علمای اصفهان آن روز از علمای نجف آن روز "اوم" ...، و سری تکان دادند یعنی مثلاً بهتر بودند یا بدتر نبودند، منظور آقای بروجردی از علمای آن روز اصفهان شخصیت‌هایی مانند آیت‌الله آسید محمدباقر درجه‌ای استاد ایشان بود که آنها را از علمای نجف آن روز کمتر نمی‌دانستند، بعد ایشان شروع کردند از مرحوم آیت‌الله آخوند گزی تعریف کردن و فرمودند: "مرحوم آخوند ملا عبدالکریم گزی (۱) هم ملا بود هم محقق، هم عارف، هم به درد مردم می‌خورد، هم ساده زندگی می‌کرد، مرافعات مردم را حل می‌کرد، مشکلات مردم را حل می‌کرد و..."، ظاهر کلام ایشان این بود که می‌خواستند آینده مسرا تشبیه کنند به مرحوم آخوند گزی.

۱ متوفای سال ۱۳۳۹ ه.ق، مدفون در تکیه کازرونی تخت‌خولاد اصفهان.

مشکلات تحصیل طلبگی

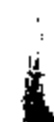
غرض اینکه زمان ما زمان بحران حکومت رضاخان بود، عمامه‌ها را برمی‌داشتند، مزاحم طلبه‌ها می‌شدند، ما که عمامه نداشتیم ولی آنها که عمامه داشتند در ترس و وحشت بودند، خیلی از آنها هم کلاهی شدند و رفتند به دهات، از نظر اقتصادی هم وضع طلبه‌ها خیلی بد بود، خود آیت‌الله حاج سیدعلی نجف‌آبادی زن و بچه‌اش در نجف‌آباد بودند، با این مقام علمیش در مدرسه صدر یک حجره داشت، آن وقت گاهی در حجره این طلبه یا آن طلبه و گاهی از اوقات بعضی بازارهای اصفهان ایشان را می‌بردند در خانه یک شامی، آبگوشی به ایشان می‌دادند وضع این‌گونه بود.

س: آن زمان شما از اینکه طلبه شده‌اید احساس پشیمانی نمی‌کردید؟
ج: نه اتفاقاً، خیلی هم به حکومت بدبین بودیم و اینها را ظالم و متعدی می‌دانستیم، اصلاً آرزو هم نداشتیم یک وقت مقام آنها را داشته‌باشیم، به همین طلبگی هم خیلی دلخوش و علاقه‌مند بودیم.

س: در آن زمان آیا مشکلاتی بر سر راه تحصیل شما وجود داشت و آیا غیر از کتابهای درسی کتابهای دیگری هم مطالعه می‌کردید؟
ج: عرض کردم، در آن زمان ما نه کتاب داشتیم و نه کسی ما را راهنمایی می‌کرد که فلان کتاب را بخوانید، کتابهای متفرقه‌ای که چاپ می‌شد از آنها اطلاع پیدا نمی‌کردیم، با روزنامه هم سر و کار نداشتیم، رادیو هم که آن زمان نبود، فقط همان درس نهج‌البلاغه بود که آن هم تصادفاً یک روز برخورد کردم به مرحوم حاج آقا مرتضی ملاباشی که شاگرد حاج میرزا علی‌آقا شیرازی بود و ایشان مرا به رفتن درس نهج‌البلاغه تشویق کرد.

س: مرحوم ملاباشی چه کسی بود؟
ج: حاج آقا مرتضی ملاباشی فردی پولدار بود و زن و بچه هم نداشت، ایشان می‌گفت من ثروتمند بودم و داشتم به انحراف کشیده می‌شدم، اتفاقاً در شیراز از یک منبری یک جمله از نهج‌البلاغه شنیدم و آن جمله مرا تکان داد و از آن روز عاشق نهج‌البلاغه شدم، روحیات و لحن بیان حاج میرزا علی‌آقا انسان را تکان می‌داد، هر وقت خطبه‌های آخرت و تقوا را می‌خواند خود ایشان گریه می‌کرد، و این روحیه در ساختن روحیه ما خیلی موثر بود.

اما کتابهای متفرقه ما اصلاً نداشتیم حتی کتابهای درسی را هم نوعاً نداشتیم، من یادم هست یک کتاب معالم به دو ریال و ده شاهی خریده بودم و کتاب شرح لمعه را هم که وقفی بود از کسی به امانت گرفته بودم بعد به صاحبش برگرداندم، ما پول نداشتیم کتابهای اصلیمان را بخریم چه رسد به کتابهای متفرقه، امروز الحمدلله کتابخانه‌ها و این امکانات برای آقایان طلاب و دانشجویان هست که بسایند قدر بدانند و از آنها استفاده کنند، آن وقت اصلاً این امکانات نبود، برای به دست آوردن کتاب باید آن قدر این و آن را می‌دیدیم تا یک کتاب وقفی را به امانت بدهند.



س: آیا در آن زمان مدرسه‌های دولتی دایر شده بود یا خیر؟

ج: بله، مدرسه دولتی بود اما مردم متدین خیلی به مدارس دولتی خوش‌بین نبودند، لذا در نسجف‌آباد یک مدرسه ملی بود در مقابل مدرسه‌های دولتی که از دانش‌آموزان پول می‌گرفتند و سرپرست آن فردی به نام آملاحسینعلی بود که مقداری هم درس طلبگی خوانده بود و فرد متعبدی بود، من دو سه ماهی در آن مدرسه درس خواندم، یک روز من را برای بد نوشتن یک کلمه کتک زدند به حدی که مریض شدم، دیگر از مدرسه رفتن بیزار شدم و به مدرسه نرفتم، پدرم مرا به مکتب برد تا درس بخوانم، در مکتب یک‌جلد تفسیر منهج‌الصادقین خطی بود که از روی آن هم تمرین خط می‌کردم و هم درس می‌خواندم.

مرحوم حاج سید محمد هاشمی

س: از سایر علما و فضلاء آن موقع اصفهان اگر کسی را به خاطر دارید بفرمایید.

ج: از جمله کسانی که آن موقع مطرح بود و ما با ایشان مانوس بودیم مرحوم حجه‌الاسلام آقای سید محمد هاشمی (۱) پدر آقای سیدهادی هاشمی بود، ایشان از شخصیت‌های آن وقت به شمار می‌رفت و معروف بود و برای ایشان احترام قائل بودیم و ایشان هم گاهی از من احوال می‌پرسید و دلجوئی می‌کرد چون می‌دید که من بچه‌طلب‌های هستم که درس می‌خوانم و گاهی اشکالات درسهایم را از ایشان می‌پرسیدم.

۱ متوفای سال ۱۳۵۹ ه.ش

مرحوم شیخ محمد علی حبیب‌آبادی

از جمله دیگر اساتید من مرحوم حجه‌الاسلام شیخ محمدعلی حبیب‌آبادی (۱) بود، ایشان از بزرگان آن زمان بود و در "مدرسه نیم‌آورد" مغنی و حاشیه تدریس می‌کرد، مغنی ایشان مخصوصاً خیلی معروف بود، به اغراق می‌گفت "علم ما کان و ما یکون" در مغنی است، من پیش ایشان مغنی و حاشیه خواندم.

۱ متوفای سال ۱۳۹۶ ه.ق، مدفون در تختخولاد اصفهان.

مرحوم آیت‌الله سیدمهدی حجازی

از جمله شخصیت‌های دیگر آقای سیدمهدی حجازی بود که من به معیت حجه‌الاسلام آقای حاج آقا یحیی فقیه‌ایمانی یک مقداری از رسائل "مبحث اجماع" را پیش ایشان خواندیم، آدم ملا و متدینی بود، ایشان آدمی بود که زود عصبانی می‌شد، یک وقتی یادم هست آن اوایل کسب و سال من کم بود به ایشان گفتم آقا این ختم انعام دلیلی درد؟ سندی دارد؟ گفتند بله، مرحوم مجلسی می‌گوید حدیث آن معتبر است، در آن زمان من تازه در معلم خوانده بودم که اگر کسی صحنه روی حدیثی گذاشت برای ما حجت نیست ما خودمان باید برویم ببینیم که مثلاً سندش چه جوری است و اینکه ممکن است مدارک صحت نزد آن شخص با ما فرق کند... من یک دفعه گفتم حالا مرحوم مجلسی بگوید حدیث معتبر است که برای ما حجت نیست ما باید خودمان سند حدیث را بررسی کنیم، ایشان عصبانی شد تسبیحش را پرت کرد به طرف من به طوری که بند تسبیح پاره شد، گفتم حالا یک بچه